كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾

{۱۱۰} گزیده امتی بودید که برای مردم برآورده شدید همی امر می‌کنید به معروف و نهی می‌کنید ازمنکر و به خدا می‌گرایید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، همانا برای‌شان خیر می‌بود، برخی از اینان مؤمن هستند و بیشترشان فاسق‌اند.

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذىً وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ﴿١١١﴾

{۱۱۱} هرگز زیان نرسانند شما را مگر اندک آزاری، و اگر با شما کارزار کنند پشت کنند شما را سپس یاری نشوند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾

{۱۱۲} زبونی برآنان زده شده هر جا که یافت شوند (موضع گیرند)، مگر به رشته‌ای‌از پیمان خدا و رشته‌ای از پیمان مردم و بازگشتند به خشمی از خدا و درماندگی برآنان زده شده است، زیرا آنان به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، این بدان سبب است که نافرمان بودند و تجاوز می‌کردند.

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾

{۱۱۳} از مردم اهل کتاب یکسان نیستند گروهی که به پا خاسته‌اند و آیات خدا را پی در پی‌در اثنای شب همی خوانند و آنان همی سجده می‌کنند.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾

{۱۱۴} به خدا و روز باز پسین می‌گرایند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌کنند و در خیرات می‌شتابند و همان کسان از شایستگان‌اند.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

{۱۱۵} و هر خیری را انجام می‌دهند هرگز از آن پوشیده نگردند (ناسپاس نگردند آن را) و خدا بس داناست به منش پرواداران.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾

{۱۱۶} بی‌گمان آنان که کافر شدند هرگز اموال‌شان و نه اولادشان بی‌نیاز نکند آنان را از خدا (وهرچه ازاوست) چیزی را، همین کسان وابستهٔ آتش‌اند و خود درآن جاودان‌اند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

{۱۱۷} مثل آنچه دراین زندگی دنیا انفاق می‌کنند چون داستان تندباد سوزانی است که برسد و به کشت مردمی که به خود ستم کرده‌اند بزند وآن را نابود کند، پس خدا برآنان ستم نکرده است بلکه ایشان خود بر خویش ستم می‌کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾

{۱۱۸} هان ای کسانی که گراییده‌اید! جزازخودتان دوست هم رازی نگیرید از هیچ کوششی برای آشفتگی شما باز نمی‌مانند، بس دوست دارند که شما را به گرفتاری و رنجوری اندازند، به راستی خشم وکینه از دهان‌های آنان هویدا گشته است و آنچه سینه‌های‌شان نهان می‌دارد بزرگ‌تر است، ما نشانه‌ها را به روشنی برای شما بیان کردیم اگر خرد می‌ورزیدید.

هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾

{۱۱۹} اینک شماآنان رادوست می‌دارید و شما را دوست نمی‌دارند، و شما می‌گرایید به همهٔ کتاب، و چون به شما برخوردند گفتند ایمان آوردیم وهرگاه به خلوت روند سرانگشت‌ها را علیه شما از خشم به دندان گزند، بگو به خشم خود بمیرید، چه خدا بس داناست به محتویات سینه‌ها.

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

{۱۲۰} اگر نیکی ای شما را رسد آنان را بدآید و اگر شما را یک بدی رسد بدان شاد شوند، واگر پایداری ورزید و پروا پیشه کنید، نیرنگ‌شان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند، همانا خدا بدانچه می‌کنند محیط است.

شرح لغات:

ذِلَّت (به کسر ذال): نوع مخصوصی از زبونی است، مانند «جِلسَه» (به کسر جیم) که نوع مخصوصی از نشستن را گویند. وزن «فِعلَة» (به کسر فاء) دلالت برهیأت می‌کند، «ضَربُ الذِّلَة» برآنان، یا عبارت از نقش زبونی‌خوردن وآشکار شدن اثرزبونی درآنان است، مانند ضرب سکّه و نقشی که بر روی آن ظاهر می‌شود، ویا مانند زدن خیمه برروی کسی، به معنی فرا گرفتن و احاطه کردن زبونی چون خیمه برسرآنان است.

ثُقِفُوا، ماضی مجهول از «ثقافة»: کارایی، کاردانی، چابکی، دستیابی، دریافت.

باؤوا، از «بواء» است یعنی مساوات و سزاواری، یا از «مباءة» است یعنی درمحیط چیزی درآمدن و وارد شدن و جای گزیدن.

آناء، جمع «انَی» چون «معَی»: قسمت پیوستهٔ زمان و روز، هنگام، آسان گیری، بردباری.

اصحاب، جمع «صاحب»: ملازم، همراه، معاشر، مالک، وزیر.

صِرّ: سرمای تند، زبانهٔ آتش، آوای باد، فریاد، سختی کار، گرمای سوزان.

بطانة: آستر لباس (مقابل ظهارة)، نزدیکان خاص، هم راز، هم درک، از «بطن»: درون، شکم، پیچ و خم درّه.

یألوا، فعل مضارع از «الو وَلأی»: ناتوانی، کوتاهی، سستی، کندی.

خَبال : تباهی، دیوانگی، فریفتگی، فلجی، چموشی، سم کشنده.

عَنِتّم، ماضی «عنت»: سختی،گرفتاری، فساد، مصیبت، هلاکت نقص دراندیشه.

افواه، جمع «فوه» (به ضم و فتح فا، فاه، فیه): دهان. «فاهَ» (به صورت فعل): سخن گفت.

«کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَتَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَتُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَلَو آمَنَ أَهلُ الکِتابِ لَکانَ خَیراً لَّهُم مِّنهُمُ المُؤمِنُونَ وَأَکثَرُهُمُ الفاسِقُونَ» .

چون «کُنتُم» فعل ماضی ناقص وخبرازگذشته و خطاب به امّت حاضر است، بعضی از مفسرین برای توجیه معنای خبری آن گفته‌اند به اعتبار نام و نشان و نویدهایی است که دراخبارو نوشته‌های گذشتگان دربارهٔ چنین امّتی آمده است، و یا درعلم خدا گزیده شدند. ابومسلم «کُنتُم خَیرَأُمَّةٍ» را پیوسته به «اَلَّذِینَ اَبیَضَّت وُجُوهُهُم» وخطاب دانسته است، مانند خطاب «اَکفَرتُم» که به «اَلَّذِینَ اَبیَضَّت وُجُوهُهُم» است: درآن روزی که روی‌ها سیاه یا سفید می‌شود، بدانان چنان و چنین خطاب گردد.[1] این توجیه، با فاصلهٔ دوآیه و ظاهر «تَأمُرُونَ...» سازگار و هماهنگ نیست. برخی «کُنتُم» را به معنای «صرتم» و یا آن را تامه و به معنای «انتم، وجدتم» گرفته‌اند. این تفسیر نیست که کلمات و لغات آیات را با کلمات و لغات دیگری تفسیر و توجیه کنند و معانی آنچه را خود آورده‌اند ناآگاهانه رساتر و بلیغ‌تر ازآنچه در قرآن آمده بنمایانند، مگر نازل کنندهٔ آیات نمی‌توانست دراین آیات بگوید: «صرتم» یا «وجدتم» یا «انتم خیر امة...»؟!

«کُنتُم» به همان معنی «کُنتُم» و خبر ازگذشته است و خبرآن «خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت» است. به جای تأویل و توجیه معنای ظاهرآن، باید ظرف گذشتهٔ این خبر رابیابیم که آیا چنانکه برخی گفته‌اند در علم ازلی خدا و بشارات انبیا بوده است که دراین

---

۱. فخر رازی، تفسیر «مفاتیح الغیب» ج۸ ص۳۲۴.

صورت، این ظروف با وصف تفضیلی خیر و معنای فعل «أُخرِجَت» راست نمی‌آید، مگرآنکه نظر به علم فعلی خداوند باشد که در متن و حرکت تاریخی انسان تحقق یافته و در وحی و اشارات انبیاء اشاراتی بدان شده است؛ چنانکه در همهٔ پدیده‌های طبیعی و صنعتی، علت غایی نخست معلوم فاعل و صانع و نخستین محرک علیّت و تحقق آن است، به اصطلاح: دروجود ذهنی مقدم و در وجود خارجی مؤخَّر ازهمهٔ اسباب و علل است ویا در ضمن علل و عوامل تحقق دهنده و درون آن‌ها جریان دارد تا آنجا که یکسره تحقق یابد و ظهور نماید. این علم و اندیشهٔ صانع و مخترع و مهندس به نتیجه و علت غایی صنع و اختراع و ساختمان است که محرک ارادهٔ او می‌شود تا اعضا و اسباب و ابزار و وسایل و مواد را به کار می‌برد و با آن‌ها و در ضمن آن‌ها و به تدریج علت غایی رخ می‌نماید واخراج می‌شود و تحقق می‌یابد. درهمهٔ اعمال عاقلانه وآگاهانه تصویر و علم به علت غایی، نخستین محرک است. ساختمانی که بالا می‌آید، گیاهی که کشت می‌شود و موادی که صورت اختراع می‌گیرد، همگی پیش ازآنکه درخارج پدید آید، درذهن انسان عاقل ومختار تصویر می‌شود. و هرچه اتقان و استحکام مصنوع بیشتر باشد، دلیل برقدرت ذهنی و علمی بیشتر صانع است و چون نتایج و غایات تحرکات و ترکیبات طبیعی و اعمال غریزه و روابط عناصر و پدیده‌های بی‌پایان آن‌ها، در منتهای اتقان و کمال استحکام است؛ باید ابداع کننده و پدید آورندهٔ آن‌ها، در قدرت و علم وآفرینش وگزینش و تکامل آن‌ها برای وصول به هدفی عالی و علتی غایی، بی‌نهایت باشد،چه آن را بتوانیم درک کنیم ویا نتوانیم، عناصرو قوا وخواص و صفات و تضاد و ائتلاف و تجزیه و ترکیب آن‌ها چه تنظیم شده به شمارآوریم و چه معلول تصادف در مسیر و زنجیرهٔ مشخصی تا پدید آمدن حیات پیش رفته و می‌رود. پیدا شدن نخستین واحد حیات، انقلاب جهنده‌ای درجهان طبیعت بوده

است که جزکار مایه‌ای که ازعناصر طبعیت دارد و در می‌یابد؛ درترکیب و تنظیم وسازندگی و جذب و دفع، هنجار و ناهنجار (معروف و منکر) و جهت گیری، شباهتی با عناصر و ترکیبات پیش ازآن ندارد. در مسیر تکاملی و شناخته (معروف) پیش می‌رود تا ترکیبات عالی و عالی تر، تا پدید آمدن انسان و انسان تر. ازاین پس، سازندگی و تکامل درترکیب و شکل اجتماع و ضمن آن است که ازعناصر افراد و اقوام و خواص و صفات و تضاد و ائتلاف آن‌ها صورت می‌بندد. برای ادامهٔ حیات و نیاز به تعاون جمعی، قبیله پدید می‌آید و ازخصایص محیط و مواریث نژادی شکل می‌گیرد و متمایز می‌گردد و از اختلاف و ائتلاف قبایل پراکنده، اقوام پدید می‌آید، و ازسکونت و ترکیب اقوام و خصایص قومی و محیطی، ملّت‌ها رخ می‌نمایند. احتیاج و درگیری‌ها با عوامل طبیعی و کوچ‌ها و جا به جا شدن‌ها و برخوردها وآمیختگی و ترکیب‌های اقوام و ملل وجنگ‌ها و تجربیات و اکتشافات، محرک و پیش برنده درطریق تکامل اجتماعات کوچک و بزرگ است. عناصر مقاوم و مدافع در برابر عوامل متضاد محیط بقا یافتند وآن‌ها که تسلیم و منطبق با محیط شدند به تدریج از میان رفتند (به عکس نظریهٔ استنتاجی داروین). پس از شکل گرفتن و سکونت جوامع، پدید آمدن حکومت و طبقات و تضاد میان آن‌ها، عامل و محرک دیگری بود که برعوامل بی‌شمار خارج از محیط و درون اجتماع‌ها و انگیزه‌های خاص انسانی، رخ نمود. درآغاز و مسیر طولانی تاریخ، همیشه عقاید ناشی از فطرت جویندهٔ علل، و اوهام و شرک‌های ناشی ازجهل و ترس و متأثر ازمحیط‌ها و انواع عبادت‌ها و عبادتگاه‌ها که نمودار انگیزه و خواست روابطی درعمق ذهن بشر و بیش از روابط نژادی و اقتصادی و بر مبنای عقیده و اخلاق است، و کوشش برای تعالی‌انسانی و اقناع درونی و شناخت علل و علّت اصلی پدیده‌ها و حوادث و بیرون آمدن از اندیشه‌های محدود و محیط‌های بستهٔ قومی و نژادی و روابط

تحدیدکنندهٔ اقتصادی، بوده و هست.

درفصول تاریخ و انسان پیشرفته وآگاه، بعثت و نقش پیمبران جهشی بوده مانند جهش عنصر حیات از درون عناصر طبیعی برای بیداری شعور و رهایی از اوهام و شرک و بندها و بندگی‌ها و شناساندن توحید و مسئولیت‌ها و معروف و منکرها و پدید آوردن امّت از میان ملت‌ها. دعوت پیمبران ضربهٔ محرک و موج آورنده‌ای‌بود در درون بشر و عمق تاریخ و برعقاید شرک آمیز و اوهام و سنّت‌های گذشته و روابط اجتماعی که کم و بیش و گاه گاه ودرگوشه وکنارجهان و جوامع کوچک و محیط مساعد خاورمیانه رخ می‌نمود و پس از گذشت زمانی، اندیشه‌ها و کشش‌های گذشته و واکنش و چیرگی عوامل متضاد آن را به درون افکار و جوامع می‌کشید. واپسین رسالت جهانی واشراق وحی قرآنی ضربهٔ شدیدی بود برعقاید و نظامات کهنهٔ جاهلیت و واپس راندن آن‌ها و برآوردن وگسترش و تبیین اصول دعوت پیمبران از درون تاریخ و اندیشه‌ها و روشنگری مسایل حیات و ابعاد آن و شخصیت تاریخ ساز انسان تا از عناصری شناسا و مؤمن وآگاه امّتی توحیدی‌وگزیده و هم نوا و هماهنگ پدیدآیدکه درپرتوایمان واشراق وحی معروف و منکر را بشناسد و پیش برنده به سوی خیر و معروف و بازدارنده ازشرّ و منکر و معتصم به حبل اللّه باشد. پدید آمدن چنین امّتی درعلم و ارادهٔ خدا بود و در درون تاریخ و عوامل پیش برندهٔ آن تکوین می‌یافت وگزیده می‌گردید تا ازآن بیرون کشیده شد:

«کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ»: «خَیر»، به معنای صفت تفضیلی و نسبی‌و یا مخفف «اخیر»، خود گزینش و تکامل را می‌رساند، «اُخرِجَت» ماضی‌مجهول متعدی، عوامل وعلل ناشناخته و ناپیدا راکه نسبت به فاعل نخستین داده شده است مانند «اَلَّذِی اَخرَجَ المَرعی» و نه همین عوامل طبیعی مانند «وَ اَخرَجَتِ الاَرضُ اَثقالَها». «لِلنّاس»، برای همه یا نوع مردم و به سود و خدمت آنان نه حاکمیّت و

تفوق بر آنان: «عَلَی النّاس»، و نه برای ملّتی یا طبقه‌ای، چه متعلق به «کُنتُم» باشد یا «خیر» یا «اُخرِجت»، اِشعار به تکوین و گزینش و برآوردن امّتی برای مردم دارد. فعل‌های مضارع «تأمرون...تنهون...تؤمنون»، اوصاف استمراری و ضمیر «کُم»، پس از «خَیرَ اُمَّةٍ»، بیان علیّت است: گزیدگی و برآمدن شما برای مردم بدین سبب بود که پیوسته به معروف امر کنید و... این امر و نهی فرع شناخت معروف و منکر است و شناخت معروف و منکر شناخت همهٔ مسایل و مسئولیت‌ها، و امر به معروف و نهی ازمنکر، امر و نهی همهٔ آن‌ها و زمینه و ظروف و شرایطی است برای تکوین و پدید آمدن و صُوَر تکوینی و دوام چنین امّتی گزیده که درانجام دیگر احکام متعبد و مأمورند و درانجام این حکم اندیشمند وآمر و دارای مسئولیت همگانی و برای همهٔ مردم، بی‌آنکه امتیاز قومی و طبقه‌ای و علمی درمیان باشد.

در مسایل اعتقادی و فکری، حقایق را با راهنمایی وحی و منطق فطری بشناسند و تبیین کنند و اوهام و خرافات را ازاذهان بزدایند، و دراعمال فردی و روابط اجتماعی هرکس درحدّ درک و شناختش به خیر و معروف امر کند و از منکر و فساد باز دارد. شکل چنین امّت همه مسئولی دارای ابعاد طولی و عرضی و افقی طبقاتی و حاکم و محکومی و فرمانده و فرمانبری نیست، همه هم سطح است و شکل ظاهرآن کروی است که مانند همهٔ کرات و ذرّات در محور حق و معروف و کمال توحید می‌گردد. رهبری ازآن کسانی است که شناساتر وآگاه‌تر به هدف‌ها و به معروف و منکرها درهمهٔ زمینه‌ها و جهات و ابعاد اخلاقی و روابط زندگی و مسایل حادثه و نو به نو باشند و مسئولیت امر و نهی را برخود هموار سازند. مانند اعضای اندیشه و خبرگیر و فرمان که تفوق آن‌ها بر دیگر اعضا طبیعی است نه امتیازی؛ ازاین نظر ترکیب عمومی چنین اجتماعی همچون ترکیب مستقیم بدن انسان است که از میان خزندگان و چهارپایان سر به زیر سر برآورده همهٔ جهات را می‌نگرد و در همهٔ

مسائل می‌اندیشد و با تعقّل و اختیار می‌گزیند و حرکت می‌کند. و اگر هنوز بیشتر انسان‌ها با وجود استقامت در قامت و ترتیب اعضا و دستگاه‌ها، دربند شکم و تولید و شهوات و روابط ناشی از آن‌ها به سر می‌برند و استعدادهای روحی و فکری راکد و عواطف انسانی سرد و خاموشی دارند و واژگون‌اند، روزی باید مغزها و قلب‌ها گرم و فعّال شود وگرمی و فعّالیّت ازاسافل بالا آید و همهٔ اعضا وآن کانون‌ها را عقل و اندیشه و تشخیص معروف و منکر تنظیم و مستقیم کند.

امّت (گروه هم هدف) از این آدم‌های مستقیم رخ می‌نماید و افراد و اجتماع را از پیوستگی نژادی و طبقاتی و اشکال اقتصادی و از هرگونه بندهای ناشی از آن‌ها رهایی می‌بخشد و عقب ماندگان واژگون را پیش می‌برد و مستقیم و هدفی می‌سازد و مغزها و قلب‌ها را آگاهی و گرمی و نرمی می‌بخشد و ازآدم نماهای خشک و سرد و سنگ دل و سرکش و افسارگسیخته، انسان‌های با طراوت و پرجوش و خروش وگرم و متحرک و پرعاطفه و تسلیم حق و مسئول می‌سازد و استعداد و شعور هنر و ادب و صنعت و علم و قلم وزبان را به سوی کمال و خیر و محبت همه رهبری می‌کند. تشعشع چنین امّت رهبری،همچون پرتو وحی سیناء و غارحراء است که کوه و سنگ وگیاه را حیات بخشید و هم نوا و مستقل گردانید و همچون عصای موسی وآیات قرآن است که اوهام شرک زا وجادوها و دام‌ها و کاخ‌های فریبنده را رسوا و بی‌اثر گردانید و چشم‌ها را گشود و توحید را نقش دل‌ها و اندیشه‌ها و چهره‌ها و زبان‌ها و اعمال و ساختمان‌ها کرد.

حرکت تاریخ و تکامل اجتماع، راه رهبری چنین امّتی را هموار می‌کند، حرکت و تحول اجتماع، رهبری فردی وطبقهٔ تحمیلی را عقب می‌راند و ازآن‌ها می‌گذرد. رهبری انتخابی، چه طبقه‌ای یا توده‌ای (انواع دموکراسی)، دنباله‌روی تمایلات اکثریّت ناآگاه به مسایل انسانی است که چشم اندازآن‌ها از نیازهای زندگی و وسایل

تولید و اقتصاد و محدود و زندانی شدن انسان در مقیاس‌ها و حدود آن‌ها نمی‌گذرد و خواست‌های متعالی انسان‌ها و هماهنگی میان عقل و قلب و غرایز را تأمین نمی‌کند. هر چه علم و صنعت و کشف و اختراع راه‌های نفوذ در اعماق طبیعت و هوا و دریا و کرات و ذرّات را باز کرده، راه انسان را به درون خود بسته است و او را از خود بی‌خبر و بیگانه ساخته عواطف و فضایلش را خشکانیده درکشتن و دریدن و سوزاندن هم نوع خود بی‌باک ترش گردانیده است. تحیّر و طغیان ناشی از کشمکش‌های درونی و اجتماعی، داخل جوامع را پرآشوب کرده، هرشورش و آشوبی را با فشار خاموش می‌کنند آشوب دیگری سرمی زند، هرنظامی را ساقط می‌کنند، گرفتار مصایب و ناهنجاری‌های نظام دیگر می‌شوند، از خودکامگی فرد می‌رهند گرفتار خودکامگی جمعی می‌شوند، از آن می‌رهند درآشوب دموکراسی غرق می‌شوند. فلسفه‌ها و مکتب‌های رنگارنگ و متضاد با هم اندیشمندان را گیج و سر درگم کرده با وجود قوانین حقوقی و تبصره‌ها و موادی‌که درکتاب‌ها متراکم و بارگرانی بردوش دولت‌ها و مجریان شده است، جرایم و جنایات روزافزون است و گروه گروه مجرمین و بیماری‌های تخدیری و عصبی به سوی زندان‌ها و بیمارستان‌ها و تیمارستان‌هایی که گسترش می‌یابد و بودجهٔ سنگینی را می‌بلعد و نمودار انحطاط اخلاق و ابدان است، روانه می‌شوند و با تجربه و آموزش انواع جنایات و عقده‌های بیشتر بیرون می‌آیند؛ از همین افراد و نسل‌ها و خانواده‌های‌شان، اجتماعات مایه و پایه می‌گیرند. دوزخ فقر وگرسنگی و کمبود مواد تغذیه، ملّت‌های عقب رانده را می‌گدازد ودرآمدها و منابع ثروت‌شان برای نگهداری نظامات اجتماعی و تحمیلی صرف تهیهٔ ابزارهای نو به نو جنگی می‌شود و داس‌های مرگ را تیزتر می‌کند، نیروهای مولّد به سربازخانه‌ها و پایگاه‌ها کشیده می‌شوند و بودجه‌های نظامی پیوسته تصاعد می‌یابد. ملّت‌های‌درحال دفاع یا هجوم همه

نگران آتش جنگی هستند که کرهٔ زمین را به گونهٔ جهنم و سپس قبرستان عمومی درآورد.

این پدیده‌ها و علل روحی واخلاقی و اجتماعی مشهود وآنچه به چشم نمی‌آید و یا درحال پدید آمدن است ازیک سو، وازسوی دیگر علایم پیش درآمدهای ورشکستگی تمدن تحمیلی غرب که از قرن نوزدهم بر پایهٔ علم وصنعت نهاده شده، ملل جهان را بر سر دو راهی سقوط یا عبور قرار داده است، عبور از نظاماتی که بر پایهٔ اقتصاد نهاده شده سدّ تفاهم و تعالی انسان‌ها گردیده است وآزادی و حق سرنوشت افراد را سلب کرده یا سازمان‌های اجتماع به دنبال آزادی بی‌بند و نامحدود و بی‌هدف افراد وگروه‌ها می‌روند. اگر انسان ناچار و به حکم حرکت و تکامل تاریخ باید از این گونه نظاماتی که در شرایط خاص و محدود تاریخی پدید آمده و درحال سپری شدن است عبور کند و نمی‌تواند به دوران‌های پیش از آن برگردد، باید چه جهتی را برگزیند که با روابط روز افزون و سرنوشت مشترک و تفاهم و سلامت جویی و خواست‌های فطری و همگانی همگام و هماهنگ باشد؟ و به اصول نژادی و تضاد اقتصادی وکینه‌ها و دشمنی‌ها و خشونت‌ها و جمودهای ناشی از آن‌ها باز نگرداند و از آن‌ها بگذراند؟

فطرت عمیق و همگانی، محبوب و معبودی می‌جوید که اعتصام به آن کمال و خیر و رحمت و توحید و جوشش می‌آورد: «وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّٰهِ جَمِیعاً...» و دیدگاه انسان را برای شناخت معروف و منکر باز و بازتر می‌کند: «وَلتَکُن مِنکُم اُمَّةٌ یَدعُونَ اِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ اُولئِکَ هُمُ المُفلِحُون» چون این آیه امر به تکوین و پدید آوردن چنین امّتی می‌کند، آیهٔ «کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ...» خبر و تعریف و بیان فصل ممیز و ارشاد به آن است تا درزمینهٔ عقاید و اصول و احکام و نظامات اسلامی پدید آید و دوام یابد. مانند هرفصل

ممیزی که پس از ترکیب و رشد و کمال هر پدیده‌ای آشکار می‌شود، افعال مضارع در هر دو آیه همین دوام و حرکت را می‌رساند. اگردرآغاز ظهور اسلام و زمان و مکان نامساعد و کوتاه و پرآشوب رسالت و خلافت رخ نمود و سپس در پردهٔ جاهلیت و ارتجاع وآداب و سنن و نظامات آن پنهان گردید و مسخ شد و مسلمانان متفرق و از اصول و مبانی دور افتادند و سلطنت و ملوکیّت در چهرهٔ خلافت نمودار گردید و منکرها و نکره‌ها غلبه یافتند، نباید خبر و امر این آیات را پایان یافته دانست، به عکس، آگاهی و توحید و وحدت مسلمانان وگسترش اسلام وحرکت و ضرورت تاریخ در جهت ظهور و تحقق و چشم انداز چنین امّتی پیش می‌رود، از این نظر موردی برای بحث مفصل برخی از مفسرین نیست تا معلوم شود که آیا امر و خبر این دو آیه تا چه حدی و زمانی تحقق یافته یا نیافته است. توجیه در پی آمدن فعل مضارع «تُؤمِنُونَ بِالله»، با آنکه ایمان اصل نخستین و امر به معروف و نهی از منکر از فروع و لوازم آن است، این است که پس از ایمان بسیط و فطری و تعبدی و ادامهٔ امر و نهی گروهی، محیط روحی و اجتماعی برای‌ایمان به خدا باز و تأثر جواذب کفر بسته می‌شود و ایمان به خدا در همهٔ ابعادش عمق وکمال ودوام وگسترش می‌یابد. با اینگونه ایمان است که پیوسته معروف و منکر بیشتر شناخته و جوانب آن‌ها بیشتر می‌شود و از ابهام و تفسیرهای‌مجرد و تمایلات و مصالح فردی و جمعی محدود بیرون می‌آید و دارای سامان و اعتبار و دوام و نظم و تحرک و تعهدی می‌گردد که از درون روح ایمانی و اصول شریعت می‌جوشد نه مقیاس‌های مصلحتی که پس از تغییر شرایط به خود گرایی و منفعت جویی مبدل شود.

آنان که اهل کتابند وشناختی ازوحی و نبوت و تعهدی درامر به معروف و نهی‌ازمنکر دارند اگر به این رسالت واقعی که با ایمان توحیدی مرزهای معروف و منکررا همی مبین می‌سازد و نیز ایمان توحیدی را تحرک می‌دهد، ایمان آرند

خیرآن، بیش از دیگران برای خودشان است:

«وَلَو آمَنَ أَهلُ الكِتابِ لَكانَ خَيراً لَّهُم». «لَو»، مشعر به امتناع وآرزوست. مفعول فعل «آمَنَ» با قرینهٔ مقام، باید امّت موصوف و مسئول چنین رسالتی‌باشد، «لَكانَ خَيراً لَّهُم»، پایه گرفتن خیری را می‌رساند که عاید اهل کتاب می‌شود، ازآن جهت که اهل کتاب و وابسته بدان هستند: آن‌ها با این ایمان، رسالت و کتاب پیمبران گذشته را از درون شرک و اوهام و از عقب ماندگی زمان می‌رهانند و به پایه گرفتن خیر و معروف و اسلام و سلامت که اصول دعوت کتاب است، مایه و حرکت می‌بخشند؛ و یا این حرکت تاریخی و تکاملی را تضمین و تسریع می‌کنند.زیرا تودهٔ مردم را اتحاد و اتفاق نظراهل کتاب و رهبران اعتقادی و فکری اطمینان و حرکت و دل‌گرمی می‌دهد و همین موجب حرکت و تکامل اجتماعات است و به عکس، اختلاف و پراکندگی آنان مردم را دچار شک و تحیّر و پراکندگی و سکونت می‌سازد. برای همین است که قرآن پیمبران را دارای‌یک آیین و یک هدف و همه را یک امّت می‌شناساند: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُم أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُم فَاعبُدُونِ (فَاتَّقُون)﴾[1]. این خیر امّت گزیده و اکمال همان امت است با مسئولیت مبیّن و مشخص امر به معروف و نهی از منکر و تکامل ایمانی. و چون شناسایی وتمیز معروف ومنکر وخیر و شر خواست فطری و وجدانی هر فرد و قوم و ملّت و از لوازم اراده و اختیار و اصل روابط و نظام اجتماع و روشن‌تر از اصول اعتقادی و برتر از مسایل اخلاقی است، اهل کتاب درایمان و پذیرش آن باید پیش قدم باشند وچنین رسالتی را تأیید کنند تا پیروان کتاب و رسالت آسمانی را ازپراکندگی به امّت واحد بازگردانند واندیشه‌ها و وجدان‌های ایمانی و مسئولیت پذیر راکه اختلافات دینی، بی‌تفاوت و

۱. این است امّت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما پس مرا بپرستید (پروا دارید). انبیاء (۲۱)، ۹۲ومؤمنون (۲۳)، ۵۲.

بی‌حرکت و بی‌فروغ ساخته است، متعهد و متحرک و فروزان گردانند. این هدف غایی کتاب و ادیان توحیدی است که بیشتر اهل کتاب از آن روگردانده‌اند و در برابر آن جبهه گرفته‌اند و کمتری ازآنان ایمان دارند:

«مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الفاسِقُونَ». همین اکثریت فاسق ازاهل کتاب بودند که راه خیر وکمال را بستند و وجدان‌ها را از درک مسایل زندگی باز داشتند و نفوس را فاسد کردند و اختلافات و تضادها پدید آوردند و راه را برای عناصر فاسد و پست و خودکامه و سلطهٔ آن‌ها گشودند و استعدادهای خیر و معروف و جوشش آن‌ها را در نفوس خشکاندند و جوامع را از نظامی که باید بر این اصول پایه گیرد تهی‌ساختند تا این خلاء را منکرات و شرور و قساوت‌ها و تضادها و درگیری‌ها و نظامات ناشی ازآن‌ها پر کردند.

«لَن يَضُرُّوكُم إِلاَّ أَذًى وَإِن يُقاتِلُوكُم يُوَلُّوكُمُ الأَدبارَ ثُمَّ لاَ يُنصَرُونَ».

«لَن يَضُرُّوكُم»، ضرر همیشگی و در همهٔ شرایط را نفی می‌کند. ضمیر جمع فاعل راجع به «أَكثَرُهُمُ الفاسِقُونَ» است و ضمیر جمع مخاطب، مؤمنان بدین رسالت و موصوفان به «خَيرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ». ضرر منفی، زیانی است که این امت را متوقف یا متلاشی گرداند. «أَذًى»، آزاری است نه درحد ضرر. بنابراین، «إِلاَّ أَذًى»، استثنای منقطع وتأکید نفی «لَن يَضُرُّوكُم» است. پیوست این آیه، شرط یا فعل مقدری را می‌رساند: بیشتر اهل کتاب که فاسقند و از مرزهای اصلی آیین خدا بیرون رفته‌اند اگر به دشمنی با شما برخیزند و بخواهند و یا می‌خواهند بر شما زیان رسانند، هیچ گاه و یا برای همیشه به شما خیر امت ضرری‌نمی رسانند مگر آزاری...

چون شما امتی هستید مشعل‌دار توحید وشریعت فطری وعقلی و شناخت مرزهای معروف و منکر و مسئولیت امر و نهی که ازدرون تاریک تاریخ و زیر هواهای شرک و اوهام با تدبیر و لطف خداوند برآمدید و دارای ترکیبی زنده و رشد

یابنده و ریشه‌دار شدید، با این اوصاف و شرایط است که هیچ قدرت مقاومی نمی‌تواند بر شما صدمه و ضرری رساند که از رشد و حرکت بازتان دارد یا رسالت‌تان را از میان بردارد مگر در حد آزاری درانجام دعوت و مال و جان افرادتان که جبران می‌یابد، چون درخت ریشه‌دار سالم و زنده و رشد یا بنده‌ای که آفات و طوفان‌ها می‌توانند بر شاخ و برگ و پوستش آزاری رسانند و نمی‌توانند آن را بخشکانند و از رشدش بازدارند. چون امتی تکامل یافته و درمسیر تکامل اجتماع وتاریخ هستید؛ جویندگان راه کمال را رهنمایید و تشنگان حق را سیرابی بخش و یار و جاذب محرومین و ستم زدگان و دافع و دشمن ستمکاران وآگاه و شناسای‌معروف و منکر و امر و نهی و گرایشگر به حق و هشیاری به انگیزه‌ها و تحریک‌های متضاد درونی و اجتماعی و جهاد دایم:

﴿یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُم أَنفُسَکُم لاَ یَضُرُّکُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهتَدَیتُم...﴾[1]. «عَلَیکُم أَنفُسَکُم»: آگاهی و پاییدن خود و امت و جهاد درونی و اجتماعی است که با این شرایط، گمراهان ضرری به شما نمی‌رسانند، «لاَ یَضُرُّکُم مَّن ضَلَّ»: خودخواهان عافیت جوی‌اند که این آیه را دلیلی برای ترک مسئولیت و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد می‌نمایانند وگمان دارند که چون انزوا رفتند و خود را از درگیری با عناصر ضد این حرکت و دعوت باز داشتند، دشمن رهاشان کرده و عافیت‌شان تأمین شده است، و حال آنکه دشمن، عنصر ضد این امت و دعوت است، وگرنه امتی که به سود مردم برآمده تا معروف را گسترش دهد و منکر را مهار و ایمان را استوار کند، نمی‌تواند جنگ جو باشد مگرآنکه خود مورد تعرض و جنگ واقع شود و می‌شود آن گاه که تحریکات ضرردار و نقشه‌های موذیانهٔ دشمن دراین امت و

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود را بپایید هرگاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند. مائده (۵)، ۱۰۵.

دعوت کاری نشده، خواه نخواه دست به سلاح می‌برد و راه جنگ را پیش می‌گیرد و پیش می‌آورد و بازهم شکست رسوایی در پیش دارد:

«وَإِن يُقاتِلُوكُم يُوَلُّوكُمُ الأَدبارَ» واگر با شما جنگیدند روی می‌گردانند و ادبار را سپر می‌کنند، سپس روحیه و همبستگی و قدرت یاری بخشی بر ایشان نمی‌ماند: «ثُمَّ لاَ يُنصَرُونَ».

این آیه پیشرفت امت گزیده و بی‌اثر ماندن مخالفت‌ها و شکست قطعی دشمنان را درجنگ پیشگویی کرده و این پیشگویی‌ها تاکنون برای امت موصوف تحقق یافته است و اگر توقف و یا شکستی در مسیر طولانی تاریخ این رسالت پیش آمده گذرا بوده و یا ازآنِ حکومت‌ها و مردمی در چهرهٔ اسلام و فاقد شایستگی و شرایط و هدف‌های موصوف بوده است. اقوام و مللی که با سنن و ادیان و مذاهب مختلف دعوت این رسالت فطری و عقلی و کمال بخش را در برابر قدرت‌های حاکمه و منکرزا پذیرفتند و می‌پذیرند، اگر مقهور بودند و انگیزه‌ای جز حق جویی و هدایت و عدالت وکمال انسانی داشتند باید با از میان رفتن حکومت‌های اسلامی و قدرت فاتحین و انگیزه‌ها، به ادیان و سنن گذشتهٔ خود برگردند و برنگشتند.

«ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ أَينَ ما ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبلٍ مِّنَ اللّهِ وَحَبلٍ مِّنَ النّاسِ وَبآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَضُرِبَت عَلَيهِمُ المَسكَنَةُ...»

«ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ»، استعاره است: زبونی همچون خیمه بالای سرشان زده شده آنان را فرا گرفته است یا همچون نقش برسکه برآنان نقش بسته است. ضمیر جمع «عَلَيهِمُ»، مانند ضمایر قبل، راجع به اهل کتاب و ناظر به یهودیان است: ﴿...وَضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ وَالمَسكَنَةُ وَبآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ...﴾[1]. «الذِّلَّة» (به کسر، از ذل به ضم) نوعی زبونی را می‌رساند. «أَينَ ما ثُقِفُوا»، ظرف مکان تعمیمی یا

۱. و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند. بقره (۲)، ۶۱.

تقییدی است: زبونی به گونهٔ خاصی برآنان خیمه زده و نقش بسته درهرجا که یافت و نمودار شوند (هرجا ثقافت: اجتماع و تمرکزی، یابند)، «إِلاَّ بِحَبلٍ مِّنَ اللّٰهِ...» استثناء واقعی یا تأکید «ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ»، است: مگر پیمانی یا ریسمانی از خدا و مردم آنان را از چنین ذلّتی برهاند و بالا برد.

در سورهٔ بقره، این آیه و خبر، از هنگام بیابان گردی بنی اسرائیل در بیابان سینا آمده است، پس ازآن بهانه‌جویی‌ها وگستاخی‌ها و خستگی ازآن زندگی و درخواست از موسی که از خدا بخواهد تا برای‌شان گیاه‌های خوردنی برویاند و خوراک‌شان را تنوع دهد، آنگاه فرمان هبوط باذلّت ومسکنت: «اهبِطُو مِصراً فَإِنَّ لَكُم ما سَئَلتُم وَ ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ وَ المَسكَنَةُ...»، دراین سوره، پس از موضع گیری اهل کتاب در برابر امت گزیده، با بسط بیشتر و قید «أَينَ ما ثُقِفُوا» و استثنای «إِلاَّ بِحَبلٍ...» و تکرار فعل «ضُرِبَت...» آمده است و سرنوشت یهودیتی را می‌نمایاندکه پایه و ریشهٔ مسیحیّت است و وحدانیّت مطلق و رسالت عام پیمبران را در بنی اسرائیل و اندیشه‌ها و روابط واحکام قومی محدود کرد و سپس دربرابر رسالت همگانی و باز مسیح وگرایش روم و اروپای شرقی به آن، دچارانزوا و ذلّت و مسکنت گردید. بیش از نیم قرن از ظهور مسیح نگذشته بود که رسالت جهانی و همگانی مسیح نیز با شرک‌ها و اوهام نژادی روم و یونان ترکیب یافت و مبدأ مطلق عالم ازگریبان مسیح سربرآورد و محدود دراضلاع مثلث آن گردید و سرنوشت خیر و شر و معروف و منکر و دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ درانحصارکلیسا که گونه‌ای از معابد قدیم و در نژاد برتر غربی بود، درآمد. پس از ظهور رسالت جهانی‌اسلام و توحید همگانی و ربط مستقیم خدا با خلق و خروج امّت داعی به خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر و مؤمن به خدای یگانه، مسیحیت به سوی‌غرب و نژاد غربی عقب نشست و پایگاه‌های دعوتی و اعتقادیش متزلزل گردید تا اینکه درقرن هیجدهم و انقلاب

فرانسه یکسره فرو ریخت و درهای تفکر آزاد و علم باز شد و حاکمیت نامحدود کلیسا با امتیازات و تبعیضاتش از میان رفت. با شورش علیه تبعیضات نژادی (در محدودهٔ غرب) و حاکمیت دینی، یهودیان پراکنده‌ای که درنظر نهضت‌های ضد تبعیضات نژادی نمونهٔ بارز قومی و نژادی و در نظر مسیحیان قاتلین پیمبران و عاملین شیطان شناخته شده بودند، جذب ملیّت‌ها و فرهنگ‌های ملی و محکوم قوانین اجتماع آنان شدند و در برابر سیل خروشان فکری و اجتماعی غرب، چون رسوباتی در لایه‌ها جوامع و درآرزو و انتظار وعدهٔ خدای خود «یَهُوَّه» ماندند.

وعدهٔ برگشت به سرزمین موعود و تشکیل حکومت جهانی اسرائیل و بازپس گرفتن دنیایی که خدای‌شان (مطابق نصوص تورات و تلمود و دیگر نوشته‌های یهود) بدانان بخشیده بود. این آرزوها و چشم اندازهای بیش از دو هزارسالهٔ اسرائیل و پس ازرانده شدن از سرزمین قدس و پراکندگی و سپس جذب و تحلیل آن‌ها در ملّت‌ها که می‌رفت ازخاطره‌ها محو شود، دوباره درپی‌فشارها و تبعیضات برخی ازکشورهای غربی چون آلمان بیزمارکی و هیتلری‌و نفوذ اقتصادی و سیاسی آنان درکشور نوپای امریکا و پیدایش اندیشهٔ صهیونیزم در مغزنویسندگانی چون «تئودرهرتصل کتاب یک دولت یهود ۱۸۹۶»، تحرک یافت و بسیاری ازیهودیان را بسیج کرد تا با پشتیبانی و نقشهٔ آزمندان استعمارگر و وعدهٔ بالفور و امپراتوری انگلستان و دستاویزی پیشتازان صهیون به ریسمان تعهدات مالی و نظامی «حبل من الناس» آنان و درمیان آتش و خون و ویرانی، هستهٔ رؤیای دولت اسرائیل را در سرزمین مغصوب فلسطین کاشتند و وعدهٔ خدای خود «یَهُوَّه» را که با نیروی الهی پیمبران بزرگ انجام نیافت، امید انجام آن را در چهره و قدرت مسیح‌های موعودی چون «اشکول، دایان، مایر و...» یافتند.

رؤیایی که در قرن‌ها خفتگی و بی‌خبری و پراکندگی و ناشناسی ملت‌ها تعبیر

نشد، می‌خواهند درقرن بیداری و هشیاری و شناسایی ملت‌ها به تعبیر رسانند! در میان رؤیای غرورانگیز صهیون و بادی که استعمارگران درآن‌ها می‌دمند و بودی که دیگران به آنان می‌دهند، بانگ تکبیر و غرش طیاره‌ها و تانک‌های مجاهدان اسلامی درصحرا و تپه‌های سینا و جولان مغزهای بستهٔ یهودیان و هم ریسمانان «هم پیمانان» آن‌ها را تکان داد واستحکامات نظامی و روحی‌شان را فرو ریخت و ریسمان‌های تعهدات آن‌ها را با بسیاری از کشورهای جهان گسیخت.[1] و منجیان و مسیح‌های موعودشان ازآسمان احلام سقوط کردند و ندای محکومیت متجاوزان و مظلومیت رانده شدگان ازکرسی سازمان ملل برخاست. درآن روزها در اجتماع سران اسلامی و آفریقایی در جده و اوگاندا به اخراج اسرائیل از سازمان ملل رأی دادند و دوباره شبح و خیمهٔ زبونی و عزلت و مسکنت بر سرشان سایه افکنده اگر یکسره آنان را فرا نگرفته برای آن است که مسلمانان هنوز به توحید فکر و عقیده و قدرت کامل خود پی نبرده و باز نگشته‌اند و شخصیت امت گزیده و مسئولیت در امر به معروف و نهی از منکر را بازنیافته‌اند و رسوبات استبداد و استعمار و عوامل تفرقه افکن و منحرف کننده از اندیشه‌ها و اجتماع‌شان زدوده نگردیده و ریسمان پوسیدهٔ تعلیمات دشمنان‌شان با یهود «حبل من الناس» که ضامن نگهداری آن‌ها در منطقه و درمقابل قدرت‌های‌معارض، است یکسر نگسیخته. همین علل و عوامل و شرایط است که چنین قوم بسته و به خود پیچیده و پراکنده و ساکن را به حرکت درآورد و امید و قدرت و جرأت‌شان داده که برحقوق و حدود شناخته و پذیرفته بتازند و به تاخت و تازهای بی‌حساب خود بنازند. چون برج مراقبت و پایگاه استعمار و گسیخته از پیمان‌های‌خدا و خلق وگرفتار خشم اند؛ خشمی از خدا که از

۱. اشاره به جنگ رمضان (اکتبر ۱۹۷۲) که در پی آن بسیاری از کشورهای‌آسیایی و افریقایی با اسرائیل قطع رابطه کردند، و استعمارگران هم عهد آنان دچار اختلاف و دودلی شدند.

درون خلق سر می‌زند: «إِلاَّ بِحَبلٍ مِّن اللّهِ وَحَبلٍ مِّنَ النّاسِ وَبآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّـهِ وَضُرِبَت عَلَيهِمُ المَسكَنَةُ...»

«ذالِکَ بِأَنَّهُم كانُوا يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَيَقتُلُونَ الأَنبِياءَ بِغَيرِ حَقٍّ ذالِکَ بِما عَصَوا وَّكانُوا يَعتَدُونَ».

«ذالِکَ»، اشاره به مفهوم «وَضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّة...» است و «بِأَنَّهُم»، بیان سبب؛ «كانُوا»، مشعر به خوی تکوینی و شیوه؛ افعال مضارع «يَكفُرُونَ، يَقتُلُونَ، يَعتَدُونَ»، دوام و استمرار را می‌رساند و فعل ماضی «عَصَوا»، خبر از گذشته و منشأ این افعال فکری و عضوی را. «ذالِکَ» دوم، تأکید اول و یا بیان علت «یکفرون... و یقتلون...» است:

این ذلّت زدگی و گرفتاری به خشم الهی و مسکنت بدان سبب است که به شیوهٔ خود به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیمبران را به ناحق می‌کشتند و به سبب آن است که سرپیچی کردند و شیوهٔ آنان تجاوز و ستم بود. یا کفر و قتل پیوستهٔ آنان به سبب عصیان و ستم پیشگی بود و همهٔ این‌ها منشأ ذلت زدگی و خشم و مسکنت. چون از هر مسئولیت و تسلیم به حق سر باز زدند «بِما عَصَوا» و به حقوق و حدود خدا و خلق تجاوز می‌کردند «وَّ كانُوا يَعتَدُونَ» آیات خدا را که از زبان پیمبران و در پدیده‌های آفرینش تبیین گردیده و ایمان و آگاهی و شناخت می‌آورد پوشیده می‌دارند «يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ» و پیمبران را که پیام جهانی داشتند وهادیان به حق و دعوت کنندگان به خیر و تکلیف و مهارکنندگان سرکشی‌ها بودند، به ناحق می‌کشتند و از سر راه طغیان خود برمی‌داشتند. این گونه کفروکفران وکشتار و طغیان جز از مردمی که خود را برتر از مسئولیت و گزیدهٔ خدا «شعب اللّه المختار» و مشمول شفاعت بی‌چون و چرا و نجات یافته از عواقب ستم گری و گناه می‌پندارند سر نمی‌زند. اینان آیین خدا و رسالت پیمبران را درخدمت آرمان‌های قومی و

زندگی دنیوی خود می‌نگرند و با هر چه مخالف با آن‌ها باشد می‌ستیزند. با آن همه آیات توحیدی و نجات بخش موسی، گوسالهٔ طلایی را به خدایی گرفتند و می‌کوشیدند که قدرت و نبوت موسی را در راه هواهای خود رام کنند تا آنجا که موسی به جان آمد و نجات خود را ازخدا خواست و دعایش به اجابت رسید وازسینا بیرون نیامده اندوهگین جان سپرد.پس ازآن در تاریخ یهود آنچه چشم گیر است کشتار از خود و بیگانه و تجاوز و سرکشی است.

چون در لاک نژادی و پوست قومی و خود برتر بینی سر فرو بردند، از آیات و سنن و قوانین عمومی جهان و انسان روی گرداندند وآن‌ها را نفی کردند: «یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّٰهِ»: و چون رسالت و هدایت پیمبران معارض با اندیشه‌ها و طغیان‌های‌شان بود، پیمبران را به ناحق می‌کشتند: «وَیَقتُلُونَ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ». چنین قوم کفرکیش و سرکَش و پیمبرکُش و بسته به اندیشه‌های قبیلگی و تحجّر یافته، در برابر تحرک آیات و تحول و گسترش روابط باید دچار زبونی و مسکنت باشد و بیش از آنکه زبون دیگران شود، در اندیشه‌ها و خوی‌های خود مسکنت دارد، و چون آیات و حقوق انسان‌ها را نفی می‌کند خود نفی می‌گردد. خدایی را می‌ستایند که بدون قید و شرط و تعهد متقابل و مسئولیت عهد کرده که آنان را برتری دهد و مالک زمین گرداند! و مردم را متعهد می‌دانند که آنان را برتر و ممتاز وگل بوستان هستی بشناسند و جان و مال و سرزمین خود را در اختیارشان گذارند و گرنه طغیان گرند و باید با هر وسیله و دسیسه و زور و تقلب و رباخواری اموال آن اغیار را بربایند و آنان را زبون و بردهٔ خود گردانند. هرآیه و رسالتی که این تعهدات و امتیازات آن‌ها را نفی کند از آن سر باز می‌زنند و همهٔ این‌ها را از برگزیدگی و برتری خود می‌پندارند. همان عواملی که قرآن موجب ذلّت و مسکنت‌شان می‌شناساند: «ذالِکَ بِأَنَّهُم...»

آن خدایی که درمیان همهٔ مردم جهان، یهود را قبیلهٔ ویژهٔ خود گردانیده عهده‌دار

است که حاکم و مالک جهان‌شان گرداند، همان «یَهُوَّه» خدای ساخته و آرایش شدهٔ یهود است که به چهره‌های گوناگون درمی‌آید، گاه خشمگین است و گاه آرام و رحیم، گاه بر بنی‌اسرائیل خشم می‌گیرد و گاه دل جویی و عذرخواهی می‌کند، گاه آشکار می‌شود، گاه روی نهان می‌دارد، گاه در آسمان‌ها صعود می‌کند و گاه درگوشه‌ای از زمین فرود می‌آید و با یعقوب «اسرائیل» کشتی می‌گیرد و تا صبح برمی‌آید یعقوب رهایش نمی‌کند تا چنین عهدهایی ازاو می‌ستاند، بی‌آنکه تعهدی ازخود و فرزندانش به خدا دهد و رسالتی به عهده گیرد.[1] این خدای بنی اسرائیل است، نه آن کمال هستی و قدرت مطلق و حکیم مرید و پدید آورندهٔ سنن و قوانین و هدایت کننده بدان‌ها که برطبق آن سنن وارادهٔ حکیمانه عزت وقدرت و ذلّت می‌دهد ودرحد شایستگی وآگاهی وارث زمین می‌گرداند:

﴿اِنَّ الاَرضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ﴾[2]. اگر زمانی بنی اسرائیل قدرت و برتری یافت، برای همین بندگی خدا و شایستگی و انجام احکام اصلی تورات و درهنگامی‌بود که ندای توحید را در میان اقوام و قبایل مشرک درمی‌دادند وآنان را به بندگی خدا می‌خواندند. همین وظایف عهد خدا با آنان بود، و چون از این عهد روی گردانیدند و به آیات کافر شدند و پیمبران را که مبیّن احکام و سنن بودند، کشتند و عصیان گر و ستم گر شدند؛ دچار زبونی و ذلّت گشتند و دیگر هیچ گونه اجتماع وثقافت و عزتی نیافتند. اگردرگوشه و کنار زمین مانند یمن و ولگا برای چندی حکومتی تشکیل دادند، با قدرت و پشتیبانی بومیان بود نه یهودیان اصلی.

چون مسیر حرکت بشری و تحولات اجتماعی، گسترش روابط وتفاهم ملل و

۱. گویا هیچ عهد و رسالتی برای دعوت و هدایت مشرکان نداشتند، جزآنکه چون به شهرها و سرزمین‌های آنان دست یافتند زندگان را بکشند و شهرها را ویران کنند و در این راه هر وسیله‌ای مانند به جاسوسی گرفتن زن فاحشه را به کار برند، چنانکه در داستان‌های پس از ورود آنان به سرزمین فلسطین می‌خوانیم. (مؤلّف)

۲. که بدون شک این بندگان شایستهٔ من هستند که زمین را به ارث می‌برند. الانبیاء (۲۱)، ۱۰۵.

اقوام است، اسلام با پدید آوردن امّتی که رسالت جهانی دعوت به خیر و امر به معروف و نهی ازمنکر را دارد، موجب سرعت و جهش دراین جهت گردید و با مسئولیت و تعهد: «کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ ...» دیوارهای تبعیضات و فواصل طبقاتی‌را فرو ریخت و رسالت و دعوت توحیدی و همگانی ابراهیمی و دیگر پیمبران را از میان بستگی‌ها وجمودهای تعالیم عهد عتیق و دساتیر تلمودی برآورد و درمجرای تکامل تاریخی و اجتماعی به حرکت واداشت. پس ازآن قومیّت‌ها و ثقافت‌های بسته و پیچیده، یا باید باز و هماهنگ با تاریخ شوند و یا منزوی و برکنار و دچار مسکنت. همین رسالت باز و جهانی و اصول متحول و نافی امتیازات نژادی‌و بهره‌کشی و بندگی انسان از انسان بود که امّت اسلام، جوامع مختلف و به خود پیچیده و دچار مسکنت را رهبری کرد و به هم پیوست و تفاهم و تحرک بخشید. دورهٔ مسکنت امّت اسلامی آنگاه آغاز شد که بیش از هرعامل اجتماعی و تاریخی، عنصرهای ملی گوناگون اصول رسالت جهانی اسلام را به گونهٔ رنگ‌های مذاهب و مسالک تجزیه کرد و به تحلیل برد و چون این عوامل مسکنت زا برای امت اسلامی عارضی است و اصول مسئولیت‌های جهانی و جهاد و اجتهاد برای تحقق آن‌ها نقش ثابت کتاب و سنت و پایدار و همیشگی است، گرفتارآن گونه زبونی و مسکنتی که اقوامی چون یهود دچار شدند، نگشتند و همیشه و در همهٔ شرایط و صورت‌هایی، از مبارزه و تحرک در برابر عوامل فاسد و مفسد داخلی و خارجی باز نایستادند و یکسره تسلیم نشدند.

«لَیسُوا سَواءً مِّن أَهلِ الکِتابِ أُمَّةٌ قآئِمَةٌ یَتلُونَ آیاتِ اللّهِ آناءَ اللَّیلِ وَهُم یَسجُدُونَ».

ضمیر جمع «لَیسُوا»، راجع به اهل کتاب «وَلَوآمَنَ اَهلُ الکِتابِ» و «سَواء»، خبرآن است. «مِّن أَهلِ الکِتابِ»، کلام استینافی و بیان جملهٔ «لَیسُوا» است، یا متعلق است به

«سَواء» و اسم «لَیسُوا» و «أُمَّةٌ» خبرآن: اهل کتاب یکسان نیستند، از اهل کتاب امّت به پا خاسته‌ای است که... یا یکسان نیست ازاهل کتاب امّت به پا خاسته... این آیه بیان تفصیلی «مِنهُم المُؤمِنُون وَ اَکثَرُهُم الفاسِقُون» است، و سپس «لن یضروکم... و ان یقاتلوکم... ضربت علیهم الذله... ذالک بانهم کانوا یکفرون»، اوصاف و احوال اکثر فاسقین از اهل کتاب است، تا امّت اسلامی همهٔ اهل کتاب و پیروان رسالت‌های گذشته را در این اوصاف و موضع گیری وجمود یکسان و همهٔ آنان را هماهنگ با این رسالت ندانند. این تقسیم و توصیف دوگونه از اهل کتاب است، به وصف اهل کتاب بودن، نه اهل کتابی که، به گفتهٔ بعضی از مفسرین، به رسالت اسلام ایمان آورده باشند، زیرا در این صورت، موصوف به اهل کتاب نیستند و موصوف به مسلمین هستند.

این گروه از اهل کتاب، با اکثریت فاسق «وَ اَکثَرُهُم الفاسِقُون» و پراکنده و بازنشسته از مسئولیت‌ها و وابسته به غرورها و کافر به آیات وکشندهٔ پیمبران و سرکش به حقوق، یکسان نیستند. این‌ها مردمی هماهنگ و هم مقصدند «أُمَّةٌ» که از خفتگی و پیچیدگی و بستگی به خود و غرورهای دینی و قومی برآمده «قآئِمَةٌ»، از خودبینی و فردیّت و قومیّت برترآمده دیدشان به آیات خدا بازشده وآن‌ها را در کتاب آفرینش و وحی و هنگام‌های شب و درگذرگاه‌های آسمان و معبرکاروان ستارگان همی خوانند: «یَتلُونَ آیاتِ اللّٰهِ آنآءَ اللَّیلِ»، درهنگام‌های‌شب که روشنایی روز زیر پرده می‌رود و روابط را قطع می‌کند و پرده از رخسار دورترین و عظیم‌ترین آیات برداشته می‌شود، وآن گاه که ازمسئولیت‌ها وکوشش‌های روزانه و انگیزه‌ها و جواذب آن رهایی می‌یابند و به خود و آیات برمی‌گردند، آیات ازهر سو و از دورترین چشم انداز و نزدیک ترین نوشته‌ها براذهان‌شان پرتو می‌افکند و از زبان‌شان تلاوت می‌شود و تلاوت‌ها درگوش‌شان طنین می‌اندازد و برخلال

نفوس‌شان جریان می‌یابد و آن‌ها را روشن و پاک از طغیان و در برابر عظمت خاضع و ساجد می‌گرداند: «وَ هُم یَسجُدُونَ».

«یُؤمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالیَومِ الآخِرِ وَیَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَیَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ وَأُولَئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ».

فعل مضارع «یُؤمِنُونَ...»، و قرینهٔ ترتیب افعال و اوصاف، بیان ایمان استمراری و تکاملی این گروه اهل کتاب است: با قیام دراندیشه و تفکر و برای‌انجام تکالیف و مسئولیت‌ها و تلاوت آیات و اندیشه در مظاهر و پدیده‌ها که راهنمای به اصول و علل فاعلی و غایی است و خضوع در برابر عظمت و قدرت مبادی‌آیات، از جمود ایمان بسیط و بسته برمی‌آیند و درایمان به خدا وآخرت پیش می‌روند و گسترش می‌یابند. با ایمان پیشرو و متکامل است که می‌توان از تاریکی حجاب‌های خودگرایی و دگرگون نمایاندن آیات و اشیاء و جمود و غرور رهایی یافت. ایمانی که از قیام فکری و تلاوت آیات و حالات سجده امداد می‌شود و سرچشمه می‌گیرد و روابط و ابعاد حیات و جهان و معروف ومنکر را تبیین می‌کند و مسئولیت امر و نهی می‌آورد: «وَیَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَیَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ». با این گونه باز شدن آفاق ذهنی و بینش جهانی است که انسان‌ها درمسابقهٔ خیرات و کمالات سرعت می‌یابند: «وَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ». آنان که در انگیزه‌های‌خود و هواهای خود درمانده‌اند و یا بینشی کوتاه دارند وجهان و انسان را در ابعاد محدودی می‌نگرند، نه شناسایی آیات و تلاوت آن‌ها را دارند و نه شناخت و ایمان به مبدأ و مبادی «اللّٰه» و نهایات «آخرت» و معروف و منکر و مسئولیت امر و نهی و نه سرعت در خیرات. چون مبدأ هرگونه حرکت فکری و اجتماعی و تکاملی، تغییر و تحول انسان است و هرچه انسان از خود و مرکزیّت اندیشه‌های محدود خود دورتر شود و برترآید آیات و حقایق آن‌ها نمایان‌تر می‌گردد.

سرفصل‌های تغییرات و تحولات فکری و اجتماعی همین تحول درونی وگریز از مرکزیّت خودی و قومی و مکان و ملیّت وآیین‌های قومی و اندیشه‌های ناشی‌ازاین‌ها بوده است. توحید که اولین پایهٔ دعوت و رسالت پیمبران است، از همین بستگی‌ها و وابستگی‌ها می‌رهاند و ذهن‌ها را باز و منبسط می‌گرداند و هرچه توحید کامل‌تر شود حقایق جهان وحیات و روابط آنان روشن‌تر می‌گردد، چنانکه کشف مرکزیّت نداشتن زمین و سپس کشف ستارگان و کهکشان‌ها دید علمی را بازتر و کامل‌تر و کشف و تسخیر قوای طبیعت را آسان‌تر کرد. چون خودبینی ضد خدا بینی و جهان شناسی است و همه چیز برای خود بین ناآشنا و مبهم است و در پرده می‌ماند و هرچه را درحدود شخصیت موهوم و آرزوهای محدود خود می‌نگرد به خدایی می‌گیرد و در برابرش کرنش می‌کند و پای می‌کوبد و شعار می‌دهد و شعر می‌سراید و از آن‌ها بتی می‌سازد؛ الههٔ جمال و زشتی، خیر و شر، رحمت و غضب... تا مکتب ساخته و ناشی از این‌ها... تا علوم استخدام شده و ادیان مسخ شده در راه این‌ها، که همه در بندان رهاشدگی و تکامل و حرکت به سوی مطلق «فِی سَبِیلِ اللّٰه» است و ورشکستگی این‌ها با پیشرفت فکری و علمی وآگاهی عموم هرچه بیشتر آشکار می‌گردد.

آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

زمینهٔ قیام امّتی که تالی آیات وآمر به معروف و ناهی از منکر و دارای مسئولیت جهانی است فراهم‌تر می‌شود: «کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ... لَیسُوا سَواءً مِّن أَهلِ الکِتابِ أُمَّةٌ قآئِمَةٌ...»، این خیر امّت که ساختهٔ مکتب و رسالت اسلام است وآن امت قائمه از اهل کتاب که شایستهٔ نجات و رهبری خلق: «اولئِکَ مِنَ الصّالِحِین»، و در دنبالهٔ رهبری پیمبران گذشته است، باید عهده‌دار چنان مسئولیتی شود. ابراهیم که آیات خدا را درهنگام های شب تلاوت کرد و حقایق و ملکوت آسمان‌ها و زمین برایش رخ نمود و ازحاکمیّت بندهای شرک و اوهام محیط رهایی یافت و برای

اعلام توحید و ابطال شرک و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد، خود به تنهایی امّتی بود «کانَ اِبراهِیمَ أُمَّةً واحِدَةً» و مبدأ تکوین امّتی. و پس از او کوشش پیمبران و فرزندان شایسته و مسئولش و موسی با تعالیم و احکام توراتش برای تکوین و تشکیل چنین امّت توحیدی بود. آنچه در تورات از خصایص و سوابق و نعمت‌ها و فضیلت‌ها و احکام آمده، (رجوع شود به سفر لاویان و تثنیه) نظر به همین بوده که در متن دنیای کفر و شرک و ظلم، قومی هماهنگ و متضامن تکوین شود و پایه گیرد و امّت قائمه و مسئول رسالت توحیدی گردد. بنی اسرائیل این هدف‌ها و مقاصد را نادیده گرفتند و از یاد بردند و در پی این تعالیم دچار غرور برتری قومی و خونی شدند ودر روابط و قشرهای‌نژادی خود ماندند. رسالت مسیح که باز و جهانی و برای محبّت و روابط و عواطف انسانی بود، خود اصول و احکام امّت ساز نداشت و همی خواست تا امّت اسرائیل را از پوست قومیّت و غرورهای نژادی برهاند و با داشتن احکام و سنن و قدرت و پیوستگی جمعی، امّتی باشند مسئول و در جهت رسالت جهانی. گرچه بنی‌اسرائیل مسیح و رسالتش را طرد کردند و دعوتش به سوی محیط بیرون از اجتماع و سرزمین نبوت‌ها رانده شد و تورات و انجیل از هم جدا شدند و در دو جهت قرار گرفتند، می‌بایست از میان این‌ها و از مجموع تعالیم وکتاب‌های‌پیمبران (اهل کتاب) امّت قائمه‌ای تکوین شود و برآید... «مِّن أَهلِ الکِتابِ أُمَّةٌ قآئِمَةٌ...» و از همهٔ آن‌ها زمینه‌ای برای امّت گزیده: «کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ...»، در جهت رسالت پیمبران و تکمیل آن و توحید خالص و اسلام و تسلیم، با حدود و احکام و مرزهای گسترش یاب.

اوصاف و افعالی که دراین آیات بی‌واسطهٔ عطف آمده پیوستگی و تلازم آن‌ها را می‌رساند: همین که اصول کتاب را دریافته‌اند و هم مقصدند «أُمَّةٌ» با همهٔ قوای فکری و عملی خود برخاسته آیات را تلاوت می‌کنند: «قآئِمَةٌ یَتلُونَ آیاتِ اللّهِ»، و

در جهت ایمان پیش می‌روند: «یُؤمِنُونَ بِاللّٰهِ...»

حرف عطف و ضمیر ظاهر و مقدم «وَ هُم یَسجُدُون» و دیگر عطف‌های «وَیَأمُرُون...وَ یَنهَون...وَ یُسارِعُون...» اتکاء و خصوصیّت وصفی را می‌رساند: و همین افراد هستند که به راستی، سجده می‌آورند و به معروف، امر و از منکر، نهی می‌کنند و در جهت خیرات می‌شتابند و همین‌ها از شایستگان انتساب و تعقیب مقاصد کتاب و پیمبران و خود شایستهٔ رهبری دیگران‌اند: «وَأولئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ».

«وَما یَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَلَن یُکفَرُوهُ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ».

ما، ابهامی و شرطی، با قرائت «یاء»، «یَفعَلُوا، یُکفَرُوهُ»، بر طبق سیاق افعال سابق، ضمیر راجع به اهل کتاب است. و با قرائت «تاء»، خطاب به مسلمانان و یا با اهل کتاب موصوف و یا مخصوص اهل کتاب و توجه از غیبت به خطاب که در پی وصف شایستگی آنان آمده «وَأولئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ». «مِن خَیرٍ» به جای «خَیراً»، توسعه و تعمیم را می‌رساند و «لَن»، ابدیّت را. تعدی «یُکفَرُوهُ» به دو مفعول و به جای «لَن یُکفَر» مجهول، از جهت تضمین مفهوم جریان و برای ربط شهودی عمل با عامل است: هرخیری که انجام دهند، چون در پرتو تلاوت آیات است و از سرچشمهٔ ایمان مایه می‌گیرد و سرعت می‌یابد، هرگز و برای همیشه ناسپاس و پوشیده نخواهد ماند، بلکه پیوسته به آنان است و ظهور می‌یابد و بدان وسیله پاداش داده می‌شوند و ازحیطهٔ علم خدا بیرون نیست: «وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ»، از افعال ارادی انسان که همچون امواج پخش می‌شود و همچون بذر پراکنده و در پوستهٔ زمان و لایه‌های طبیعت پوشیده می‌گردد. آنچه از ایمان مایهٔ حیاتی و از تقوا قدرت و جهت‌گیری می‌یابد، خداوند علیم آن‌ها را درحد ایمان و اخلاص و تقوا امداد می‌کند و رشد می‌دهد و از پرده بیرون می‌آورد و صورت بقا می‌بخشد. این محکم ترین تأمین و تضمین مشروط است برای انسانی که خود را در معرض فنا و

به انگیزهٔ فطرت، بقایش را وابسته به عمل و در پرتو سازندگی آن می‌نگرد و نگران است که کوشش او چه محصولی به بار آرد و چه آیندهٔ جاویدانی بسازد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغنِيَ عَنهُم أَموالُهُم وَلاَ أَولاَدُهُم مِّنَ اللّهِ شَيئاً وَأُولَـئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ».

«لَن تُغنِيَ»، نفی مؤبَّد و درمقابل «لَن يُكفَر»، به قرینهٔ «عَنهُم»، متضمن معنای دفاع است. «مِنَ اللّه»، سنن و قوانین و هرچه را از خدا است و وجههٔ خدایی و ابدیّت دارد شامل می‌شود و در مقابل اموال و اولاد و هر چه گذرا و اعتباری و ناپایدار و مرکز اتکاء و وسیلهٔ قدرت و دفاع برای کافران محجوب و تهی از ایمان است:

آن‌ها که در جهت کفرند برای همیشه اموال‌شان و اولادشان آن‌ها را هیچ گونه بی‌نیاز و از آنان در برابر آنچه از خدا و سنن پایدار خدایی است دفاع نمی‌کند.

این آیه بازگوی آیهٔ دهم همین سوره است که در پی بیان نزول کتاب مصدِّق کتاب‌های گذشته و متکامل به محکمات و متشابهات و اصول آن‌ها وکمال رسالت آمده تا راسخون درعلم و اندیشمندان «اولوالالباب» درآن‌ها بیندیشند و راه اندیشه را در همهٔ جهات بازگشایند و تحرک عقلی و فکری پدید آرند و از وابستگی به اموال و اولاد که نیرومندترین و نزدیک ترین مراکز اتکاست، برهانند. آن آیه مشعر بدین است که با پدید آمدن چنین نیروی ایمانی و معنوی، کافرانی که وابستگی به اموال و به کسان‌شان آن‌ها را از این حقیقت و ایمان به آن باز می‌دارد، دیگربی‌نیازی و نگهبانی ندارند. این آیه پس از بیان تکوین امّتی آمده است که برای‌مردم از متن و درون تاریخ برآمده‌اند وآمر به معروف و ناهی از منکرند: «كُنتُم خَيرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ...» وگروهی از اهل کتاب که با خیر امّت هم هدفند و «مِّن أَهلِ الكِتابِ أُمَّةٌ قآئِمَةٌ...». آن آیه که آغاز حرکت فکری و تاریخی و چشم گیری کافران و درگیری و

تضاد درونی و بیرونی و مایه و گیرانهٔ آتش شدن آنان است به خبر «أُولئِکَ هُم وقود النار» پایان یافته، این آیه که پس از ساخته شدن و خروج خیر امّت و موضع گیری آشکار کافران و برافروخته شدن و تلازم و مصاحبت آتش با آنان است به: «وَأُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ».

نه سنن جاهلیت عربی و غیرعربی آن عصر، با اتکاء به مال و منال و قدرت‌های روزش، توانست آن کفرکیشان را بی‌نیاز وجای و خلأ خدا وآیاتش را پرکند و پیشرفت این تحول و جنبش را باز دارد، و نه جاهلیت غربی و دنباله روانش با همهٔ صنایع و نقشه‌های استعماری و مال اندوزی و سرمایه سوزیش، که وقود و اصحاب آتش به جان خودشان و دیگران شدند. لهیب درونش استعداد و مواهب انسانی را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند و شعلهٔ بیرونش آتش‌های جنگ‌نابودکننده و ویرانگر است. انسان تهی و بیگانه از خود و خدا که با مال یگانه شده، جزآنکه خود و اموالش گیرانه و مایهٔ آتش باشد، چه باشد؟!

«مَثَلُ ما یُنفِقُونَ فِی هَذِهِ الحَیاةِ الدُّنیا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیها صِرٌّ أَصابَت حَرثَ قَومٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَأَهلَکَتهُ وَما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلَکِن أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ».

ضمیر فاعل «یُنفِقُونَ»، راجع به «اَلَّذِینَ کَفَرُوا فِی هذِهِ الحَیاتِ الدُّنیا»، با ظرف و قید اشارهٔ نزدیک و وصف «الحَیاتِ الدُّنیا»، چشم انداز و محیط محدود و بستهٔ انفاق و افعال‌شان را می‌نمایاند. در مقابل «فِی سَبِیلِ اللّه» که با چشم انداز باز ودر جهت حیات متکامل و گسترده راه می‌یابد. «صر» به معنای سرمای سوزان و شدید و صدادار و یا گرمای سوزنده است. ﴿**فَأَصابَها إِعصارٌ فِیهِ نارٌ فاحتَرَقَت**﴾[1] که در مناطق استوایی گاه به صورت گِردباد وگاه بادهای سوزنده برمی‌خیزد. مثل، نمودار و بیان محسوس و مشهود از حقیقت و واقعیتی است که جز با تمثیل برای همه از

۱. (ناگهان) گردبادی آتشین برآن (باغ) زند و (باغ یکسر) بسوزد. بقره (۲)، ۲۶۶.

جهت معنا و عمق و یا گسترش زمانی احساس و ادراک نمی‌شود:

انفاقی که در محدودهٔ دنیا، محیط کفرآلود آرزوها و در راه شهوات پست و هواهای فردی و یا گروهی انجام می‌گیرد و تموُّج می‌یابد، چون از منشأ دید باز و فوق دنیا نیست، همچون بادی است که به جای حیات بخشی و تلقیح و پرورش، درونش حرارت و یا سرمای شدید و سوزنده باشد که برکشتزاری‌زند و آن را بسوزاند. کشتزار ستم کاران به خود و به مواهب خود: «قَومٍ ظَلَمُوا اَنفُسَهُم» مانند دیگر اعمال و گفتارهایی که از منشأ تعقل و اختیار و هدف گیری پیوسته پدیدار می‌شود ودراشیاء و انسان‌ها درحد مبدأ حرکت و قصد و محتوایش اثر می‌گذارد، آنچه بیهوده است محو می‌گردد و آنچه حق و خیر و کمال بخش است بردل‌ها می‌نشیند و اندیشه‌ها را بارور می‌کند و اجتماع را درجهت کمال پیش می‌برد و بقاء می‌یابد، وآنچه درمتن دنیا و پستی‌ها و فرومایگی‌های فردی و طبقه‌ای وگمراهی است، دل‌ها و استعدادها و فراورده‌های‌انسانی را می‌سوزاند و هستی‌ها را پوک و خاکستر می‌کند. هم محصول کشت وحاصل کوشش انفاق کنندهٔ کفرکیش فریب کار و بهره کش و سرمایه‌اندوز و هستی سوز را و هم سرمایه و فراورده‌های انفاق پذیر زیردست و خود باخته را: «قَومٍ ظَلَمُوا اَنفُسَهُم»[1].

شاید همهٔ آیه تمثیلی ازانفاق و کشت کار کافران باشد که باگذشت زمان و امواج حوادث می‌سوزد و همراه با خودشان به باد می‌رود. این‌ها چون بینشی وسیع و شناختی از خیر ندارند اگرکار خیرنمایی انجام دهند تنها در حد انفاق است آن هم

۱. این بیان و تمثیل کوتاه قرآن را روابط کنونی ملل بیشتر باز و تبیین کرده، انفاق‌ها وکمک‌های اقتصادی و غذایی کشورهای سرمایه جو و سرمایه سوز، چگونه سرمایه‌های انسانی و کشت کارهای انفاق شدگان را می‌سوزاند و آن‌ها را نیازمند و جیره خوار و مصرف کننده به سود آن‌ها نگه می‌دارد؛ گزارش‌ها و تجربیات نشان می‌دهد که این گونه انفاق‌ها از هر سلاحی مخرب‌تر و سوزنده‌تر است. (مؤلّف)

برای تثبیت وضع خود و بهره‌آوری برای دنیای‌شان، در مقابل مؤمنان پیشرو، آگاه و قائم به خیردرهمهٔ جهات واعمال: «وَما یَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَلَن یُکفَرُوهُ» آن‌ها که کافر شدند به خود ظلم می‌کنند و سرمایه و نقش و مواهب انسانی خود را از میان برمی‌دارند و محکوم عوامل زمان و زندگی پست می‌شوند و همه چیز را با دیدهٔ جبر الهی و یا قهر تاریخ می‌نگرند: «وَما ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلَکِن أَنفُسَهُم».

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِّن دُونِکُم لاَ یَأْلُونَکُم خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّم قَد بَدَتِ البَغضاءُ مِن أَفواهِهِم وَما تُخفِی صُدُورُهُم أَکبَرُ قَد بَیَّنّا لَکُمُ الآیاتِ إِن کُنتُم تَعقِلُونَ».

«یا أَیُّها الَّذِینَ»، خطاب هشداردهنده وآگاه کننده است به افراد و مجتمع ایمانی‌که خیرامّت‌اند و مسئول اجرای معروف و بازداشت ازمنکر: «کُنتُم خَیرَ اُمَّة» اینان نباید کسانی راکه چنین شناخت و مسئولیتی ندارند چه در داخل جامعه باشند یا خارج آستر و پوشش زیرین و مستشار، در سازمان رهبری و روش و تدبیر امور خود گیرند. اینان همچون عنصر ناجوری هستند درخلال بدن که خود به خود منشأ بیماری و ازمیان رفتن تعادل جسم می‌شوند، و مانند میکرب‌های بیماری که می‌کوشند تا راه بازکنند و هر مانعی را بردارند تا به دستگاه عصبی و مغزی رسند و فکر و حرکت مستقیم را مختل کنند.

«اِتِّخاذ»: کوشیدن برای جذب و اخذ چیزی است که دور ازدسترس باشد، «بِطانَةً»: آسترلباس درمقابل «ظهاره»، استعاره ازکسی یا کسانی است که چسبیده به شخص و مشاور مخصوص و محرم راز باشند و از چشم‌ها پنهان. «خَبل»: بی‌اعتدالی و ناهماهنگی که نتیجهٔ تجزیهٔ فرهنگی و اجتماعی اقتصادی‌است که کار بطانهٔ مستشار خارجی دون المؤمنین است، چون بطانهٔ بیگانه می‌کوشد که فرهنگ و

اقتصاد و نظام سیاسی اسلامی را منحرف کند و در قالب معهود خود درآورد.[1]

مفهوم «مِن دُونِکُم» بیش از «مِن غَیرِکَم، دُونِکُم بطانَة» است:

آگاه باشید ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جذب نکنید و نگیرید هیچ گونه محرم راز و مشاور خاصی از حد پایین و مرتبهٔ پست و دور ازمقام شما، مقام «خَیرَاُمَّةٍاُخرِجَت لِلنّاسِ...»، چه خطاب باید متوجه به همان افراد باشد. «لاَ یَأْلُونَکُم»، معنایی رساتر و عمیق‌تر از مانند «یَسعَی عَلَیکُم» را می‌رساند. «آل»، سستی و ناتوانی و کوتاهی، «لاَ یَأْلُوا»، نفی هرسستی وناتوانی. ضمیر متصل «کُم» توجه آنان را به اشخاص مخاطب نیز می‌رساند نه تنها دیگران را. «خَبل» «عَلَیکُم» «خَبالاً» حال یا تمیز به معنای فساد در اندیشه، دیوانگی و مشقت: همهٔ توان خود را به کار می‌برند و از هیچ کوششی سستی‌وکوتاهی ندارند تا شما را تباه وآشفته کنند و مغز و اعصاب شما را مختل گردانند، علاقه و انگیزهٔ شدید آنان «وَدُّوا» همین است که دچار هرگونه دشواری و بی‌سر و سامانی گردید. «ماعَنِتُم»،تتمیم فعل به تأویل مصدر و معنایی بیش ازمعنای مصدری عنتکم...» دارد. «قَد بَدَتِ البَغضاءُ مِن أَفواهِهِم»، تحقق ناآگانهٔ این فعل را می‌رساند: کینه و دشمنی جوشان «البَغضاء» از

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

---

۱. پس از رحلت رسول خدا که بطانه‌اش مؤمنان خالص و مجاهدین بودند؛ عناصر شک و ارتجاع بیگانه از اسلام به تدریج در دستگاه‌های رهبری نفوذ کردند. از زمان خلیفهٔ سوم که مردی اثرپذیر و نرمخوی بود حزب أموی چون مروان، و یهودیانی چون کعب الاحبار، در درون دستگاه خلافت جای باز کردند و مستشار و بطانه شدند و افرادی مانند علی و اباذر و عمار را برکنار داشتند. علی کوشید تا این از اسلام بیگانه‌ها و فرصت‌طلبان را از متن دستگاه خلافت براند، و همین کوشش سرآغاز جنگها شد و سرانجام شهید تزکیهٔ جامعهٔ اسلامی شد و سپس از زمان معاویه و خلفای اموی، مسیحیان رومی و یهودیان امور مستشاری رابه دست گرفتند.

در اجتماعی که رهبریش دچار خَبل (مُخَبَّل، مُخَبَّط) شده پیوسته دچار تصادم طبقاتی می‌گردد، و دین و فرهنگ و اقتصاد و... مُخبّل می‌شود، و همه چیز باید از طبقهٔ جای گرفته در بالا و دربارها صادر شود و مردم چشم و گوش بسته بپذیرند و یا پیوسته حاکم و محکوم در حال برخورد باشند؛ حاکمان از محکومان و محکومان از حاکمان در حال وحشت و نگرانی هستند. (مؤلّف)

دهان و زبان و ازخلال سخنان‌شان بیرون آمده وآشکار شده است. وآنچه ازکینه‌ها را سینه‌هایشان در درون نهان می‌دارد بزرگ‌تر و سنگین‌تر است از آنچه از سخنان‌شان بیرون می‌جهد: «وَما تُخفِی صُدُورُهُم أَکبَرُ».

این افعال و اوصاف: «لاَ یَأْلُونَکُم»، و «وَدُّوا ما عَنِتُّم قَد بَدَتِ البَغضاء مِن أَفواهِهِم»، بیان حال و روش آگاهانه و یا ناآگاهانهٔ مردم و گروه‌هایی ازادیان و مکتب‌ها و ملیّت‌های دیگر است که در شناخت و هدف و مسئولیت‌ها مغایر و پست‌تر ازخیر امّت باشند. این‌ها اگردر درون و مغزهای رهبری و مسلمانان راه یابند و به عنوان بطانه گرفته شوند، می‌کوشند تا دستگاه رهبری و هماهنگی و رابطهٔ آن را با مردم آشفته و مختل و دچار «خَبل» و درگیری و سختی «عنت» کنند. این اوصاف و افعال طبیعی مردم و گروه‌هایی است که اندیشه و دید پست و محدود و متضاد «دونکم» با خیر امّت دارند و نمی‌توانند روش و منشی جز این داشته باشند. چه ناآگاهانه چه آگاهانه وبا نقشه و مأموریت، مانند میکرب بیماری که اگر در باروی جسم زنده راه یافت و اتّخاذ شد «لا تَتَّخِذُوا» و دردرون جای گرفت و «بِطانَة» گردید، همی کوشد تا به مراکز و دستگاه‌های حیاتی و اعصاب و قلب و مغز برسد وآن‌ها را تباه و مختل وآشفته «خَبل» و کارش را دشوار «عنت» کند.

خبر «قَد بَدَتِ البَغضاءُ...» برای راهنمایی و روشنگری مسلمانان است تا در سخنان و گفته‌ها و رفتارآنان با هشیاری بیندیشند و به اندیشه‌ها وکینه‌های درونی‌شان آگاه شوند و به تظاهر دوستی و خیرخواهی‌شان اغفال نشوند. این‌ها با تضاد وکینه‌ای که در درون دل‌ها و اجتماع‌شان جریان دارد و خطرهایی که از پیشرفت عقاید و اصول اسلامی برای قدرت‌ها و سودهای خود احساس می‌کنند، پس از آنکه درجنگ‌های رویارویی شکست خوردند، جنگ‌های فکری و اعتقادی را به کار می‌برند و طرح‌ها می‌ریزند ودام‌ها می‌گسترانند، تا مستشارهای کارآزموده و

اندیشه‌ها و فرهنگ‌های گمراه کنندهٔ خود را درعقاید و جوامع مسلمانان نفوذ دهند. دگرگونی‌های اجتماعی و پیدایش استعمار جهانی و تجربیات ملت‌های به پا خاسته، این آیه را همچون دیگر آیات اجتماعی و جهانی‌بیان و تفسیر می‌کند و از تحدید و تطبیق بر همان یهودیان و یا مشرکان و منافقان آن زمان برتر و بازتر می‌نمایاند.

بعضی از مفسرین[1] اخیر برای ارائهٔ حسن روابط و تساهل اسلامی، افعال:

---

۱. این توجیه از مؤلّف تفسیر المنار، سید رشید رضا* است که با این توجیه خواسته اعتراضات متعصبان اروپایی را که می‌گویند اسلام سخت گیر است جواب گوید. سپس برای تأیید نظر خود مقالهٔ مفصلی را که استادش مرحوم شیخ محمد عبده* در مجلهٔ عروةالوثقی پیرامون این آیه نگاشته نقل کرده است. اینک فشردهٔ آن مقاله: «کشورها بیش از برج و بارو و سپاه و سلاح، نیازمند به مردانی مجرب و مصلح و صاحب نظرو دل سوز هستند... هرحاکمی می‌تواند پول و اموال فراهم کند و برای بسیج سپاه و تهیهٔ سلاح صرف کند ولی چگونه می‌تواند «بطانهٔ» خردمند و غیرتمند و دل سوز وگزیده بگزیند و به دست آرد؟ در این امر خطیر باید قانون فطرت و ناموس طبیعت را مراعات کرد که اندیشه را از خطا باز می‌دارد و دقایق امور را کشف می‌کند.. و قانون ثابت فطری و طبیعی این است که کسانی‌برای کشور و ملتی دل سوز و غیرتمندند که دارای ریشهٔ پایدار و پیوندی‌استوار با ملت و در ملت داشته باشند، چنین مردمی به انگیزهٔ نهاد و فطرت، پیوسته رابطهٔ خود را با ملت نگه می‌دارند و از حریم آن دفاع می‌کنند... پس بر زمامداران کشور است که کار ادارهٔ کشور راجز به یکی از این دوگروه نسپارند: کسانی که با ملت خود پیوند سالم و استوار و ناگسستنی دارند... یا مردانی‌که پیش از پیوند ملی رابطهٔ دینی داشته باشند که مانند و به جای رابطهٔ ملی یا موقعیتی برتر از آن در قلوب داشته باشند مانند دین اسلام... بیگانه‌ای که رابطهٔ ملی و یا دینی با کشوری ندارد مانند مزدوری است که پیوسته چشم به مزد دارد و اگر خانه‌ای بسازد برایش مهم نیست که سیل یا زلزله آن را ویران کند، چون مزدور است و پیوندی با ملت ندارد و اگر کارش را صادقانه انجام دهد و مزدش را دریابد و یا در میان آن ملت زندگیش تأمین نشود از آن جدا می‌شود و به زادگاهی‌که با آن نسبت دارد باز می‌گردد و هیچ جاذبه و اندیشه و انگیزه و دل سوزی برای‌کشوری که مزدور آن شده ندارد. البته این حالت در صورتی است که کارش صادقانه و بی‌غرض و نظر باشد. و اگر نظر راست و صادقانه‌ای نداشته باشد، و برخلاف آن، برای انجام مقاصد سیاسی کشورش و آماده کردن وسیلهٔ نفوذ دولتش به این کشور آمده باشد، دیگر چه داعی به امانت و خدمت صادقانه دارد و جز خیانت و فریب نباید چیز دیگری از او انتظار داشت... بررسی تاریخی که احوال ملل را می‌نمایاند و سنّت خدا را در خلقش بازگو می‌کند این است که دولت‌های‌در حال رشد و گسترش یاب باید ادارهٔ کارش بوسیلهٔ مردانی باشدکه حق ملت را بشناسند و ملت حق آن‌ها را و نباید ادارهٔ هیچ امرش به دست بیگانه باشد.

←

«لاَ یَأْلُونَکُم...» را بر خلاف سیاق ظاهر آیه قیود وصفی و به تقدیر «اَلَّذِینَ» گرفته نه خبرهای تبیینی، تا نهی «لا تَتَّخِذُوا بِطانَة» محدود به کسان و بیگانگانی باشد که چنین اوصاف و افعالی دارند، چه نامسلمان باشند یا مسلمان، نه همهٔ ملل غیراسلامی. و یهود را شاهد می‌آورد که درآغاز اسلام دشمن سرسخت مسلمانان بودند و در فتوحات اندلس مسلمانان را یاری کردند و همچنین قبطیان مصر. و از مفسرین سلف به نظر ابن جریر استناد کرده که او در رد نظر قتاده که این آیه را تنها دربارهٔ منافقان گرفته، گفته است: «این نهی دربارهٔ کسانی است که به کینه توزی و دسیسه نسبت به مسلمانان با این اوصاف شناخته شده باشند...» مفسر معاصر این نهی را با

← و هیچ حکومتی موضع تاریخی خود را پست نکرده به سوی سقوط نرفته است مگر با دخالت و ارتقاء عنصر بیگانه درآن که این نشانهٔ ویرانی و به هم‌ریختگی است... همان گونه که اخلاق شخصی به سبب عوامل خارجی فاسد می‌شود، فرزندان یک ملت و جامعه را هم سستی درانجام وظایف و بی‌غیرتی و بی‌مهری عارض می‌شود تا آنجاکه دیگر به مصالح مردم وطن‌شان نمی‌اندیشند و مصالح عموم را فدای منافع خصوصی خود و نظام و روابط اجتماعی را مختل می‌کنند. باز آسیب و زیان این اشخاص کمتر و جبران پذیرتر است از به دست گرفتن بیگانگان امور و دیوان و ادارهٔ کشور را... چه تأسف بار و دردآور است که زمامداران شرق، بویژه اسلامی، برای حمایت خود کارهای کشور را تسلیم بیگانگان کنند و تا آنجا آن‌ها را مورد وثوق و ولی خودگیرند که خدمات خصوصی و درون خانه‌های خود را به آنان سپارند و از مقام ولایت و سرپرستی که دارند به سود آنان کنار روند... بیگانه که چه بسا کینه‌های میراثی از زمان‌های گذشته و مطامع بسیار دارد، اگر مورد امانت قرار گیرد خیانت، و اگر قدرت یابد اهانت کند، احسان را به بدی پاسخ گوید و احترام را به تحقیر و نعمت را به ناسپاسی. در برابر لقمه‌ای لطمه زند و چون مورد وثوق شود شانه خالی کند و ستم روا دارد و بفریبد... آیا اکنون زمان آن نرسیده است که زمامداران شرق به احکام بی‌نقص خدا تن دهند و به احساس و وجدان خود بازگردند و به آنچه حوادث و مصایب آموخته رشد یابند و عمل کنند و دیگر خانه‌های خود را به دست خود و دشمنان خود ویران نکنند؟ به سوی فرزندان خود و برادران دینی خود روی آرند و بشتابند و برای آنان بپذیرند بعضی از آنچه را از بیگانه می‌پذیرند و ازآنان بهترین یاور و برترین پشتیبانی یابند؟ سنت خدایی را درآنچه به شما الهام بخشیده فطرت تان را برآن نهاده است پیروی کنید، حکمت بالغهٔ او را در آنچه شما را امر و نهی کرده مراعات کنید تا گمراه نشوید و لغزش‌ها و اشتباهات شما را به سست‌ترین موضع ساقط نکنند. نمی‌بینید؟ نمی‌دانید؟ احساس نمی‌کنید؟ تجربه نمی‌آموزید؟ تا کی؟ تا کی؟ «اِنا لِلّهِ وَ اِنا اِلَیهِ راجِعُونَ».
(مؤلّف) محمد رشید رضا، تفسیر «المنار» ج ۴، دارالمعرفة، لبنان، چ ۲، ص ۸۴ تا ۸۸.

قیودی که دارد مانند قیود نهی از اتخاذ کافران را یاران و اولیاء دانسته: ﴿لا یَنهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ لَم یُقاتِلُوکُم فِی الدِّینِ وَلَم یُخرِجُوکُم مِّن دِیارِکُم أَن تَبَرُّوهُم وَتُقسِطُوا إِلَیهِم...﴾[1] را شاهد آورده و به تفسیرآن ازآیهٔ «لاَّ یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أَولیاء...» احاله کرده است. باآنکه برداشتن نهی درآیهٔ ۸ممتحنه دربارهٔ کافرانی که با مسلمانان نجنگیدند وآن‌ها را از سرزمین‌شان اخراج نکردند، تنها درحد برّ(نیکی) و قسط (رفتارعادلانه) است و باید در این حد با آن‌ها رابطه داشت، نه آنکه بیگانه را دوست متصرف و هم پیمان (ولیّ) گرفت و یا دوستی صمیمی (مودّت) با آنان داشت که در آغاز همان سورهٔ ممتحنه از آن نهی شده است، «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُّوَ کُم اَولِیآءَ تُلقُونَ اِلَیهِم بِالمَوَدَّةِ...»

«ها أَنتُم أُولاء تُحِبُّونَهُم وَلاَ یُحِبُّونَکُم وَتُؤمِنُونَ بِالکِتابِ کُلِّهِ وَإِذا لَقُوکُم قالُوا آمَنّا وَإِذا خَلَوا عَضُّوا عَلَیکُمُ الأَنامِلَ مِنَ الغَیظِ قُل مُوتُوا بِغَیظِکُم إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ».

«ها»، تنبیه است و «انتم» خطاب به مؤمنان، «اولاء» اشاره بدانان و تأکید «انتم» اِشعار به تعظیم دارد:هان شما، همین شما مردم بلند نظرآنان را دوست می‌دارید وآنان شما را دوست ندارند. امکان دارد که «هؤلاء» اشاره به دیگران «دون المؤمنین». همان افراد که دارای چنین نهادها وروش هستند «لایألونکم...» و مرجع ضمیر جمع «تُحِبُّونَهُم» است: همین شما آنان را با همان اوصاف و روش‌ها که نسبت به شما دارند دوست می‌دارید. برخی از مفسرین این کلام را چون استفهام تعریض‌آمیز گرفته‌اند، یعنی‌نباید دوست‌شان داشته باشید. ظاهرآیه خبر است از دو صفت و روحیهٔ متقابل: مؤمن با هدف‌های برتر و مقام روحی و دید و رسالتی که دارد باید همه را دوست بدارد و چون خیر و آزادی و کمال همه را می‌خواهد، دشمنی او هم همان دوستی

۱. [اما] خدا شما را ازکسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید... ممتحنه (۶۰)، ۸.

است، و دشمنِ دشمن دوست است. وآنان که در تاریکی کفر و تعصبات و شهوات خود به سر می‌برند نباید دوست مؤمنان باشند. آن کس که به تاریکی انس گرفته روشنایی با جسم و اعصابش ناسازگار است و ازآن حالت گریز دارد و هرکه بخواهد این شخص را از تاریکی غار اندیشه‌هایش برهاند او را دشمن خود می‌پندارد.

«وَتُؤمِنُونَ بِالکِتابِ کُلِّهِ». «الکِتاب» جنس نوع کتاب، و «کُلِّهِ» به اعتبار اقسام و اجزای آن است: شما به نوع کتاب ناشی از وحی و همهٔ اقسام و اجزای آن ایمان می‌آورید. شما نقش ایمان به وحی و نبوت و کتاب را دارید، آنان نقش خود را در کتاب می‌یابند، از این رو به چیزی گرایش دارند که با نفس‌شان سازگار است: «یُؤمِنُونَ بِبَعضِ الکِتابِ وَ یَکفُرُونَ بِبَعض». شاید «وَتُؤمِنُونَ» خبر دیگر باشد، و یا حالیه برای «لاَ یُحِبُّونَکُم» باشد: و حال آنکه به همهٔ کتاب ایمان داریدآنان با شما روی دوستی ندارند. از این تعریض معلوم می‌شود که «دون المؤمنین» نظر به اهل کتاب است.

«وَإِذا لَقُوکُم قالُوا آمَنّا وَإِذا خَلَوا ...» این توصیف که تظاهر به ایمان باشد، شبیه به اوصاف منافقان است که «دون المؤمنین» شامل آنان نیز می‌شود. «عَضُّوا عَلَیکُمُ الأَنامِلَ» بیان استعاره‌ای است از کینه و خشم آنان نسبت به مؤمنان: کسی‌که توانایی فرو ریختن زهرخشم خود را ندارد از شدت هیجان انگشتان خود را می‌گزد، مانند گزندگانی که از شدت خشم خود را می‌گزند. این گونه خشم پرهیجان که راه بروز بر آن بسته است گاه موجب مرگ خشمگین می‌گردد، و چنین خشمگین کینه‌توز به حق و اهل حق، همان به که با خشم خود جان دهد: «قُل مُوتُوا بِغَیظِکُم»، چه خداوند دانا به انگیزه‌هایی است که چنین خشمی را برمی‌انگیزد. «إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ».

«إِن تَمسَسکُم حَسَنَةٌ تَسُؤهُم وَإِن تُصِبکُم سَیِّئَةٌ یَفرَحُوا بِها وَإِن تَصبِرُوا وَتَتَّقُوا لاَ یَضُرُّکُم کَیدُهُم شَیئًا إِنَّ اللّهَ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطٌ».

نیرومندی مسلمانان و قدرت رهبری آنان چنان است که دشمنان نمی‌توانند

خود نیکی و خیری را به مباشرت از آنان بازدارند و یا ضربه‌ای رسانند، لذا چشم به حوادث دوخته‌اند، اگرچه در تلاش و کید بر مسلمانان نیز هستند. همین که خوبی و نیکی و پیشرفتی به مسلمانان روی آرد و تماس یابد آزرده خاطر می‌شوند و همین که بدی‌ای رسد خشنود و شادمان می‌گردند. مس حسنه و اصابت سیئه، مقیاس نظر آنان را می‌رساند که نمی‌توانند برای مؤمنان اندک خوشی، اگرچه مس باشد، بنگرند و آرزوی ضربه و اصابت سیئه را دارند.

در برابر این گونه خشم و کینه‌ای که منشأ نقشه‌ها و حیله‌ها علیه مسلمانان است، چه باید کنند؟

«وَإِن تَصبِرُوا وَتَتَّقُوا...» صبر در راه پیشرفت مسلمانان و توحید و خودداری از ابراز اسرار مسلمانان و اتخاذ بطانه از بیگانگان و صبر از انگیزه‌های خشم وکینه و اقدام نابجا وتقویت نیروی اجتماعی گرچه خویشان و دوستان سابق باشند که با چنین جاذبه‌هایی به سوی آنان وآنان را به سوی خود می‌کشانند و هشیاری و پرواگیری از کیدها و نقشه‌های آنان، که معنای تقوا دراین مورد باید همین باشد، با داشتن این دو خصلت همراه با ایمانی که سرآمد است، دیگر کیدها و دسایس آنان کاری نمی‌شود: «لاَ يَضُرُّكُم كَيدُهُم شَيئًا».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«إِنَّ اللّهَ بِما يَعمَلُونَ مُحِيطٌ» احاطهٔ علم و احاطهٔ قدرت. احاطهٔ علم به اندازهٔ تأثیر کید و اندیشه‌های آنان و طریق جلوگیری ازاثرآن، چنانکه شما را بدان هدایت کرد، «وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا». و احاطهٔ قدرت به نافرجام گذاردن کیدشان و جلوگیری از به فرجام رسیدن نقشهٔ آنان. «تَعمَلُونَ» نیز قرائت شده که خطاب به مؤمنین است: خداوند به اعمال و نیاتی که منشأ آن اعمال است و به کار بردن فرمان‌های او عالم است، و اگر ضرری از کید دشمنان به شما رسید از همان جهت است که به فرمان و رهبری او عمل نکرده‌اید.